



آرزو براتی، کارآموز موسسه رعد

آرزو براتی یازده سال قبل دچار ضایعه نخاعی از ناحیه کمر شد. بیماری او با یک کمردرد ناگهانی آغاز و به از کار افتادن عملکرد پاهایش منجر شد. به گفته پزشکان، بیماری او بیماری نادری بود که به آن سکتة نخاعی می‌گفتند. در این بیماری کلاف خونی در اطراف قسمتی از نخاع پیچیده و به آن محدوده آسیب می‌رساند. بعد از تشخیص بیماری و عمل‌های جراحی و کاردرمانی و فیزیوتراپی‌های مکرر، حالا حس یک پایش تا حدودی برگشته تا جایی‌که قادر است با واکر حرکت کند. آرزو با همسر و فرزند سه ساله‌اش در مسافرت بود که ناگهان به این بیماری مبتلا شد. او بعد از گذراندن دوره‌ای از افسردگی طی مدت دو سال، بالاخره با شرایطش کنار آمد و زندگی دوباره‌ای را آغاز نمود. آرزو در حال حاضر هنرمند نقاش است و تابلو می‌کشد، خیاطی هم می‌کند، موسیقی می‌نوازد، مجری‌گری هم می‌کند و دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت است. او بسیاری از این مهارت‌ها را در موسسه رعد آموخته است. با او به گفت‌وگو نشستیم.

اعتماد به نفس، موتور اصلی ماست!

دنبال انجمنی با این موضوع بگردم. فکر کردم حتماً بیماران نخاعی هم مانند سایر بیماران، انجمنی برای خود دارند. از اطلاعات مرکز تلفن، شماره انجمن ضایعات نخاعی را گرفتم. نخستین باری که به انجمن ضایعات نخاعی زنگ زدم، با خانم نیکبخت صحبت کردم و با گریه شرح حال خودم را گفتم. ایشان دلداریم دادند و گفتند که در اینجا همه ما ضایعه نخاعی هستیم. برایم خیلی عجیب بود که ایشان با این وجود، کار می‌کنند! از ایشان درخواست کردم کسی را که شرایطش مشابه من است را به من معرفی کنند. خانمی به من معرفی شد. با ایشان تماس گرفتم و راهنمایی خواستم. او به من گفت که زندگی مستقلی دارد و همه کارهایش را خودش انجام می‌دهد. او به من گفت که ویلچری دارد که با اهرمی به حالت ایستاده در می‌آید و با آن همه کارهایش را می‌کند. این خانم بسیار فعال بود، فرزند داشت و در خانه‌ای مستقل زندگی می‌کرد. از صحبت با او بسیار روحیه گرفتم و ویلچری با همان

مرحله مرحله
آموزش دیدم
که چطور بتوانم
با شرایط جدیدم زندگی کنم

پدیده‌ای روبه‌رو هستم. همان‌طور که در رختخواب بودم، با دکترهای مختلف تماس می‌گرفتم و در مورد بیماریم سوال می‌کردم. آنها به من می‌گفتند که بستگی به میزان آسیب دیدگی‌ات دارد، هم ممکن است کاملاً خوب شوی و هم ممکن است که هرگز نتوانی راه بروی، ولی تنها راه این است که کاردرمانی و فیزیوتراپی را تا آخر عمر انجام دهی. به این فکر افتادم که

چطور با این مشکل ناگهانی و محدود کننده و غیر منتظره کنار آمدم؟

تا مدت‌ها شوکه بودم و اصلاً نمی‌دانستم چه بر سرم آمده است! همه می‌گفتند که حتماً خوب می‌شوم. دو سال در شوک بودم. از خانه بیرون نمی‌رفتم و بیشتر وقتم را در رختخواب می‌گذراندم. تا آن زمان نمی‌دانستم ضایعه نخاعی چیست و ویلچر چه کاربردی دارد؟ در اطرافم چنین موردی وجود نداشت. به همین دلیل هم من و هم خانواده‌ام اطلاعاتمان در این مورد خیلی کم بود. نمی‌دانستم چه باید بکنم و از کجا شروع کنم؟ در این مدت تمام احساسات بد مثل؛ عصبانیت، نفرت، ناامیدی و افسردگی را تجربه کردم. شرایط جسمانی هم خیلی بد بود.

چه اتفاقی افتاد که از این فضای نا امید کننده فاصله گرفتی؟

بعد از مدتی بالاخره به‌خود آمدم و این اتفاق را پذیرفتم. به فکر مطالعه در مورد این بیماری افتادم و این‌که تحقیق کنم و ببینم با چه



مشخصات تهیه کردم. یک روز قرار بود جشنی در انجمن برگزار شود. این خانم با من تماس گرفت و از من خواست که حتماً در جشن شرکت کنم. چون بیرون آمدن از خانه به تنهایی را بلد نبودم، ایشان به منزل ما آمد و سوار شدن به ماشین را به من یاد داد. بالاخره راه و روش سوار و پیاده شدن از ماشین را یاد گرفتم و الان خودم به تنهایی با ماشین رفت و آمد می‌کنم. این خانم به من می‌گفت که ما هر کاری را می‌توانیم انجام دهیم اما با روشی دیگر! به‌هرحال تصمیم گرفتم که به طرف زندگی مستقل بروم. مرحله مرحله آموزش دیدم که چگونه می‌توانم با شرایط جدیدم زندگی کنم. روزی همین خانم به من گفت چرا از خانه بیرون نمی‌آیی و این همه هزینه فیزیوتراپی در منزل را می‌دهی؟ این بود که تصمیم گرفتم برای فیزیوتراپی از خانه خارج شوم. فیزیوتراپی (آقای صابری) برایم آتل گچی بست و چون حس پای راستم برگشته بود، گفت که می‌توانم با واکر راه بروم. من اصلاً فکر نمی‌کردم که بتوانم با واکر راه بروم. کم‌کم خودرویی تهیه کردم و رانندگی را شروع نمودم. الان خودم واکرم را تا می‌کنم و پشت ماشین می‌گذارم و به هر جا که می‌خواهم می‌روم. در همان زمان در مراسمی از من به‌عنوان فردی با اراده که با وجود ضایعه نخاعی توانسته راه برود، تقدیر کردند. همه اینها باعث شد که انگیزه‌ام برای زندگی بیشتر شود و تلاش بیشتری بکنم.

چگونه با آموزشگاه رعد آشنا شدی؟

تا مدت‌ها فیزیوتراپی و کاردرمانی را در خانه انجام می‌دادم، ولی با معرفی یکی از دوستان از سال ۸۸ برای کاردرمانی به آموزشگاه رعد آمدم. نخستین روزی که به مرکز رعد آمدم از دیدن این همه افرادی که معلولیت داشتند خیلی تعجب کردم. اول تصمیم گرفتم که دیگر ادامه ندهم چون حس می‌کردم با وجود مشکلات خودم، نمی‌توانم مشکلات دیگران را ببینم و تحمل کنم. فکر می‌کردم روحیه‌ام را از دست می‌دهم. ولی با دیدن جوانان زیبا و برومندی که با وجود شرایط جسمی بسیار سخت‌تر از من، به کلاس‌های رعد می‌آمدند و

نخستین باری که

با انجمن ضایعات نخاعی

تماس گرفتم، با خانمی صحبت کردم و شرح حال خودم را بیان کردم. ایشان دلداریم دادند و گفتند که در این جا همه ماضایعه نخاعی هستیم. برایم خیلی عجیب بود که ایشان با وجود شرایط خاص، مشغول کار هستند!

حرفه می‌آموختند، احساس کردم که چقدر ناشکر هستم. پس ادامه دادم. چون طبق قانون رعد باید همزمان با کاردرمانی یا فیزیوتراپی، در کلاس‌های مرکز هم شرکت می‌کردم، به‌خاطر علاقه به نقاشی در این کلاس ثبت نام نمودم. به‌تدریج ذوق و شوق زیادی در نقاشی پیدا کردم و با فروش یکی از تابلوهایم در اولین نمایشگاهی که در مرکز گذاشته شده بود، انگیزه‌ام در ادامه نقاشی بیشتر شد. همزمان با کلاس نقاشی در کلاس‌های کامپیوتر هم ثبت نام کردم و دوره‌های مهارت‌های هفتگانه نرم‌افزار و سخت‌افزار را هم گذراندم. بعد در کلاس‌های خیاطی ثبت نام کردم و دیپلم خیاطی گرفتم. هنوز هم با رعد در ارتباطم و در کلاس‌های موسیقی شرکت می‌کنم.

شما در دانشگاه علمی کاربردی رعد هم تحصیل کرده‌ای. در چه رشته‌ای مشغول به تحصیل هستی؟

بعد از اینکه در کلاس‌های مهارت آموزی رعد شرکت کردم، احساس کردم که علاقه زیادی به یادگیری علوم تئوریک دارم. فکر می‌کردم وقت کم است و می‌خواستم همه چیز را یاد بگیرم! تصمیم گرفتم به جای از این شاخه به آن شاخه پریدن، درس بخوانم. این بود که ابتدا در دانشگاه پیام نور در رشته حقوق به‌صورت غیرحضوری ثبت نام نمودم و یک ترم را گذراندم. ولی چون رفت و آمد برایم سخت بود آن را رها کردم. آن موقع نمی‌دانستم که امکان انتقال به مراکز دیگر برایم وجود دارد. تا اینکه مرکز علمی و

کاربردی رعد به راه افتاد و من نخستین کسی بودم که در رشته حسابداری ثبت نام نمودم. مدرک کاردانی در رشته حسابداری و بعد از آن مدرک کارشناسی حسابداری را از مرکز علمی کاربردی رعد گرفتم. معدلم بالا بود و علاقه زیادی به ادامه تحصیل داشتم. روزی با آقای میرابوالقاسمی از دانشگاه رعد، صحبت کردم و پرسیدم، چرا کارشناسی ارشد در دانشگاه رعد گذاشته نمی‌شود. ایشان گفتند، چرا خودت را محدود به رعد کرده‌ای، چرا در دانشگاه‌های دیگر شرکت نمی‌کنی؟ تو می‌توانی از هر دانشگاهی که قبول شدی برای حضور در دانشگاه مناسب‌سازی شده، انتقالی بگیری. با راهنمایی ایشان در کنکور ارشد دانشگاه سراسری شرکت کردم و با توجه به علاقه‌ای که به رشته‌های مدیریتی داشتم، در رشته مدیریت بازرگانی گرایش بازاریابی دانشگاه پرند قبول شدم. اکنون به‌عنوان مهمان در دانشگاه ارشد مشغول به تحصیل هستم. متأسفانه بیشتر ما به حقوق خودمان آگاه نیستیم. شاید اگر می‌دانستیم که می‌توانم در دانشگاه دیگری انتقالی بگیرم، چندسال قبل تحصیلاتم را به پایان رسانده بودم.

در این مدت به کاری هم اشتغال داشتی و از آنچه در رعد آموختی توانستی به درآمد برسی؟

سال قبل از طرف موسسه رعد من و یکی از دوستان به یکی از شرکت‌های فعال در بورس به نام بورس ۲۴ معرفی شدیم. بورس مکان جالبی بود و با افراد زیادی آشنا شدم. چون کار من به نوعی خبرنگاری هم بود، با مدیران ارشد و مدیران مالی سازمان‌های زیادی آشنا شدم و با آنها مصاحبه کردم. این کار تجربه بسیار خوبی برایم بود. ولی چون بسیار وقت‌گیر بود و شرایط حقوقی آن هم مناسب نبود، ادامه ندادم. البته در طول این سال‌ها هیچ وقت بیکار نبوده‌ام و از طریق کارهای هنری‌ام درآمدهایی داشته‌ام. وقتی که تازه به کلاس موسیقی آمده‌بودم، یک روز آقای عامری (از اعضای رعد) به کلاس آمدند و از ما خواستند که به مناسبتی روی سن برنامه اجرا کنیم. من گفتم، هنوز چیزی بلد نیستم و حاضر نیستم روی سن بروم. آقای عامری گفتند یا روی سن برنامه اجرا



می‌کنی یا کلاس موسیقی‌تان را تعطیل می‌کنم! من باز هم قبول نکردم ولی ایشان به گفته خود عمل کردند و کلاس موسیقی را تعطیل کردند. چندی بعد من در کلاس خیاطی بودم که آقای عامری آمدند و گفتند فردا جشنی داریم و باید به عنوان مجری برنامه اجرا کنی. باز هم قبول نکردم و گفتم من اصلاً نمی‌توانم جلوی دیگران صحبت کنم. ایشان با قاطعیت گفتند که یا باید این کار را بکنی، یا از مرکز رعد بیرون می‌روی! بالاخره برای نخستین بار روی صحنه رفتم و به عنوان مجری، برنامه اجرا کردم. آن روز شروع کار من برای اجرا بود. پس از آن اجراهای مختلفی در داخل و خارج از مجتمع داشتم و کم‌کم اعتماد به نفس لازم را پیدا کردم. از طریق همین برنامه‌ها بود که از من خواسته شد به عنوان یک فرد موفق در رادیو مصاحبه‌ای داشته باشم. برای این مصاحبه از من خواستند که قطعه‌ای موسیقی بنوازم تا در جریان پخش مصاحبه همراه با صدای من پخش شود. بعد از آن کارگردان برنامه از من خواست که برای اجرای اخبار معلولان در رادیو تهران حضور پیدا کنم. برای مدتی در هر هفته، ده دقیقه در رادیو تهران اجرا داشتم. بعد

امیدوارم از لحاظ اجتماعی و تحصیلی به سطح خوبی برسیم و بتوانیم کاری مناسب با علاقه و تحصیلاتم پیدا کنیم و می‌دانم که با ادامه تحصیل حتماً موقعیت‌های بهتری برایم پیش خواهد آمد

آشنایی با آقای صفی‌خانی، نویسنده و کارگردان رادیو قرار شد که کلاس‌های صدابینشی و فن‌بیان در مرکز رعد برگزار شود. من هم در این کلاس‌ها شرکت می‌کنم. بزودی هم قرار است کلاس‌های نمایشنامه خوانی در رعد برگزار شود که امیدوارم در این عرصه هم موفق باشم.

بار اول که به موسسه رعد آمدم خودت را دارای معلولیت نمی‌دانستی، در مواجهه با کارآموزان توی ذوقت خورد تا جاییکه خواستی دیگر ادامه ندهی. حالا ارتباط با بچه‌ها چگونه است؟

جلسات اول که به رعد می‌آمدم مواجهه با بچه‌ها برایم خیلی سخت بود ولی وقتی در کلاس‌های مختلف شرکت کردم و با افرادی آشنا شدم که با شرایط جسمی خیلی سخت ولی با انگیزه زیاد به کلاس می‌آیند، درس می‌خوانند و زندگی می‌کنند به خودم آمدم و احساس کردم این افراد چیزهای زیادی می‌دانند که من نمی‌دانم و این انگیزه‌ای شد برایم که بیایم و از دوستانم در رعد یاد بگیرم. وقتی می‌بینم بچه‌ها با وجود مشکلات و محدودیت‌های جسمی زندگی خود را مدیریت می‌کنند و تمام توان و انرژی خود را به کار می‌گیرند، از خودم خجالت می‌کشم.

نقش سازمان‌های مردم نهاد را در توانمندسازی جامعه هدف چگونه می‌بینی؟
من با سمن‌های زیادی در تماس هستم و فکر می‌کنم مرکز رعد یکی از موفق‌ترین آنهاست. بسیاری از سمن‌ها فقط در حد یک اسم هستند و هیچ‌گونه فعالیت سودمندی ندارند. سمن‌ها باید حقوق افراد را به آنها بگویند و آنها را در پیدا کردن

مسیرهای مختلف راهنمایی کنند. متأسفانه چنین حمایت‌هایی در بسیاری از سمن‌ها دیده نمی‌شود. افراد دارای معلولیت نه حمایت مالی می‌خواهند و نه تسهیلات خاص. این انجمن‌ها باید به گروه هدف خود ماهیگیری یاد بدهند نه اینکه ماهی به دستشان بدهند. آموزشگاه رعد به عنوان یک سمن موفق در جهت آموزش و توانمندسازی افراد جسمی حرکتی نقش خوبی ایفا می‌کند. ولی این به خود بچه‌ها بستگی دارد که از مهارتی که آموخته یا تحصیلی که چه استفاده‌ای ببرند؟ منتظر نمانند که رعد برایشان کاری پیدا کند، باید خودشان همت داشته باشند و تلاش کنند و آموخته‌های خود را به کار گیرند تا بتوانند روی پای خود بایستند. سمن‌ها باید با آموزش و ایجاد اعتماد به نفس در بچه‌ها آنها را توانمند کنند. وقتی بچه‌ها اعتماد به نفس لازم را پیدا کنند و کاری را یاد بگیرند، می‌توانند در جامعه حضور موثر داشته باشند. من اگر خیاطی را خوب یاد بگیرم، اگر درس هم نخوانم می‌توانم کار کنم یا از طریق مهارت در نقاشی گالری بگذارم و فروش داشته باشم.

توصیه شما برای دوستان در آموزشگاه رعد چیست؟

من به همه دوستان چه آنها که معلولیت دارند و چه آنها که تندرست هستند می‌گویم که هیچ وقت ناامید نشوند. بدیهی است که برای افرادی مثل ما که محدودیت جسمی و حرکتی داریم کارها سخت‌تر است و زودتر خسته می‌شویم ولی نباید ناامید شویم. من ماه‌ها با انگیزه و پرتلاش کار می‌کنم ولی گاهی هم احساس خستگی می‌کنم و احساس می‌کنم تمام انرژی‌ام تخلیه شده‌است. این احساسی است که برای همه افراد پیش می‌آید. ولی اگر به مشکلی برخوردیم نباید توقف کنیم. همیشه راه دیگری برای ادامه وجود دارد، باید به خدا توکل کرد و ناامیدی را از خود دور کرد.

از کسانی که در این مراکز دلسوزانه کار می‌کنند بسیار سپاسگزارم. در انتها تشکر ویژه‌ای از خانواده‌ام خصوصاً مادرم دارم. اگر من تا این مرحله رسیده‌ام، بعد از کمک خداوند، به خاطر لطف و حمایت خانواده‌ام بوده‌است.